

نگرشی بر دیپلماسی زنان در شاهنامه با بازخوانی دو داستان از  
دو زن سیاست پیشه به نام‌های سیندخت و گردیه  
معصومه شاهسواری<sup>۱</sup>



تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۰/۰۲

### چکیده

آنچه همواره در شاهنامه مورد مطالعه قرار گرفته و می‌گیرد، شکوه شاهان، دلاوری پهلوانان و در مجموع عناصر سترگی است که به تناسب نوع ادبی حماسه در آن جای دارد اما در این اثر ورجاوند و در کنار عناصر مهم و اصلی، جزئیاتی وجود دارد که ضمن ایجاد یک کل منسجم در نوع خود، شاهکاری بی‌نظیر و یا کم‌نظیر به شمار می‌آیند.

یکی از این جزییات که با آداب خاص خود به نمایش گذاشته شده روابط سیاسی و دیپلماتیکی است که این دو زن: سیندخت و گردیه، با بر عهده گرفتن و به انجام رساندن آنها گام‌های بلندی در جهت حفظ هویت ایرانی و نشان دادن قدرت زنان در عرصه‌های سیاسی برداشته‌اند.

در این مقاله سعی شده ضمن بازخوانی این دو داستان، چگونگی تأثیر گذاری سیاسی این زنان قهرمان بر روند داستان‌های خود در شاهنامه، بررسی گردد.

**کلید واژه‌ها:** دیپلماسی (آیین سفارت)، زن، سیندخت، گردیه، شاهنامه.

## مقدمه

شاهنامه کتابی است که زن در سراسر آن حضور فعال دارد و آنچه عمومیت دارد اینست که زن نژاده‌ی ایرانی یک تصویر بیشتر ندارد. صفات او متعالی است اما شدت و ضعف دارد. او ضمن این که پیکری دارد به کردار عاج و چهره‌ای همچون پری، خردمند است و بی گفتگو و جهان بین. «اکثر زنان شاهنامه نمونه‌ی بارز زن تمام عیار هستند و در عین برخورداری از فرزاندگی و بزرگ منشی از جوهر زنانگی و زیبایی به نحو سرشار بهره‌مندند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۹). آن‌ها «با آن که مقام دوم را دارند در وقار، ایثار و استعداد رنج کشیدن می‌توانند مایه‌ی غرور همه‌ی زن‌های تاریخ باشند» (اسلامی ندوشن، ۲۵۳۶: ۷۳) اگر چه گاهی حضور ارزشمند آنها نادیده گرفته می‌شود و همان گونه که تئودور نولدکه، مستشرق آلمانی معتقد است: «در شاهنامه زنان نقش فعالی ایفا نمی‌کنند؛ تنها زمانی ظاهر می‌شوند که هوس یا عشقی در میان باشد» (نولدکه، ۱۳۸۴: ۱۱۵)، با بی‌مهری مواجه می‌شوند، اما نمی‌توان این گفته‌ها را پذیرفت. زیرا در این اثر حماسی بزرگ، «زن به هیچ وجه موجودی خوار مایه نیست بلکه حافظ هویت و ارزش‌های والای قومی و نژادی خویش است» (اکبری، ۱۳۸۰: ۶۳).

طبق شواهد در ایران باستان زنان خانه‌نشینان و معشوقه‌های ابله و نادان نیستند. آن‌ها از خرد و آگاهی برخوردارند و در هنگامه‌ی سختی و نیاز اندیشیده و راه بهین را بر می‌گزینند و با دلیری بدان پای می‌گذارند و از چیزی نمی‌هراسند. البته ناگفته پیداست که سمت و سوی فرهنگ حاکم بر کشور در روزگار ایران باستان به جهت‌ی بوده که به زن امکان بروز لیاقت‌ها و شایستگی‌هایش داده شده است. همچنین یادآوری این نکته ضروری می‌نماید که «فضای داستانی شاهنامه، فضایی اشرافی و آریستوکراتیک (حکومت پادشاهی و اشرافی) است. در چنین فضاهایی تعادل و تناسب ارزش زن و



حضور برخی دیگر نیز در صحنه همان داستان قابل مشاهده است. در بازخوانی این دو داستان می‌بینیم که چگونه حوادث داستانی با محوریت این زنان: سیندخت و گردیه رقم می‌خورد. دیپلماسی زنانه شیوه‌ای است که این دو، با به کارگیری آن توانسته اند ضمن حفظ و بروز ویژگی‌های منحصر به فرد خود، منافع ملی و قومی را از آسیب و خطر رهایی دهند.

### دیپلماسی:

«دیپلماسی» به معنی دانش سفارت (جعفری، ۱۳۸۶)، از واژه‌ی فرانسوی «دیپلوم» گرفته شده و آن در اصل ابلاغی است بر دو لوحه‌ی مومی یا بر ورقه‌ای که آن را لوله می‌کردند (دهخدا، ۱۳۷۷). واژه‌ی دیپلماسی نیز از اسم مذکور گرفته شده و «حاکی از نوشته‌ای تا شده یا طومارمانندی است که به هر کس اعطا می‌گردید، از اختیارات خاصی برخوردار می‌شد. بعدها این کلمه به منشور یا سندی که به فرستادگان دولت هاداده می‌شد، اطلاق گردید» (آلادپوش و توتونچیان، ۱۳۷۲: ۳۳).

برای دیپلماسی تعاریف متعددی وجود دارد و آنچه به عنوان چکیده می‌توان از آنها استخراج کرد اینست که دیپلماسی فنی است که در زمان صلح و جنگ به کار گرفته می‌شود و عملی است هنرمندانه از جانب نماینده یا نمایندگان یک دولت که بتواند از منافع کشور خود دفاع کند. این امر زمانی دشوار می‌شود که دولت‌ها نمی‌خواهند یا نمی‌توانند با توسل به زور یا جنگ، خواست خود را به حکومت دیگر تحمیل کنند. در نتیجه استفاده از فن مذاکره یعنی توسل به روش‌هایی که بدون اعمال زور، حکومت را به قبول چیزی که به آن راضی نیست وادار کند، ضرورتی آشکار خواهد بود.

آن چه در موفقیت دیپلماسی دخیل است فراست و زیرکی «دیپلمات»، داننده‌ی آداب سفارت (جعفری، ۱۳۸۶) و حس تشخیص او در مقتضیات زمان و شرایط و

احوال است. دیپلمات خوب کسی است که پیچیدگی‌ها و رموز یا هنر و فن دیپلماسی را بداند. جهان سیاست مجال اندکی برای آزمون و خطا دارد و دیپلماتی که نتواند موفقیتی کسب کند در غوغای سیاست گم می‌شود و شرط رسیدن به موفقیت چیزی نیست جز تجربه؛ تجربه‌های دیروز که باید با خردمندی و هوشیاری در موقعیت‌های مختلف و در شرایط حساس به کار گرفته شود. به تعبیر شاهنامه، جهان دیدگی شرط اصلی مواجهه با جهان بی‌قرار و دائماً متغیر سیاست است و هر گاه سفیری دارنده‌ی مجموع این صفات باشد، می‌تواند در بازی سیاست پیروز شود و هدف اصلی که آشکار کردن اقتدار حکومت خود در بیرون از مرزهای کشور است را محقق نماید.

در شاهنامه، آن زمان که هنوز حکومت ایران به شاخه‌های توران و ایران تقسیم نشده بود و داستان فقط در ایران جریان داشت فرستاده‌ای که به ممالک اطراف می‌رفت پیک صلح و پیوند بود نه پیام آور جنگ. نخستین فرستاده‌ای که در شاهنامه نام او برده شده، جندل پیک فریدون است که برای خواستگاری از دختران سرو، شاه یمن به این کشور می‌رود. فریدون با برگزیدن جندل و ملاک‌هایی که در انتخاب او به کار می‌برد در حقیقت مجموعه‌ای از ویژگی‌های یک سفیر برای انجام مأموریت در بیرون از حوزه‌ی اقتدار حکومت را آشکار می‌سازد:

۵۲- فریدون از آن نامداران خویش یکی را گران مایه تر خواند پیش  
 ۵۳- کجا نام او جندل پر هنر به هر کار دل سوزه بر شاه بر  
 ۵۹- که بیدار دل بود و پاکیزه مغز زبان چرب و شایسته و کار نغز  
 (خالقی مطلق، ۱۳۷۷، دفتر یکم؛ ۹۲)

این ویژگی‌ها که شامل؛ گران مایگی، پر هنری، دل سوز بودن بر شاه، بیدار دلی، پاکیزه مغزی، چرب زبانی، شایستگی و نغزکاری می‌شود، در تمام ادوار شاهنامه به عنوان شرایط انتخاب فرستاده، تکرار شده و رعایت می‌شوند.

در همه‌ی بخش‌های شاهنامه، سفیران آن چنان ترسیم شده اند که بتوانند اقتدار قوم ایرانی را به نمایش بگذارند. هر چند که در این اثر جاوید، نه تنها فرستادگان بلکه «چهره‌ها، نهادها، اندیشه‌ها و کردارها نیک نموده شده است با وصفی تمام. آن که پهلون است دلیر و نیرومند و چاره‌گر و آشنا به دقایق رزم و واقف به دشواری مضایق و جلد در بیرون شدن از تنگناهاست و آن که فرمانرواست دور اندیش، با سنگ، مهربان و بزرگ منش» (دهباشی: ۱۳۷۰: ۱۲۴) و حفظ تمامیت ملی که روح شاهنامه است بر تداوم هویت و حیات ملی ایران، مبارزه‌ی انیران و هنر تحمل و انعطاف و انطباق قوم ایرانی در برابر وقایع و حوادث نابود کننده و سهمگین قرار گرفته است و در این راه، مردان و زنان بسیاری کوشیده‌اند که نامشان برای همیشه بر تارک ادبیات قومی و پهلوانی این سرزمین خواهد درخشید.

#### سیندخت: (آه‌نین زن، زن مقدس، فرهیخته زن)

سیندخت از نام دارترین زنان بخش پهلوانی شاهنامه است. او زنی زیبا و فرهیخته، همسر مهراب کابلی، نواده‌ی ضحاک مار دوش و مادر رودابه است و نماینده‌ی جامعه‌ای است که در آن زن نه فقط یک فرد است و بنده‌ی مرد، که گاه سر و گردنی از مردان بالاتر است. پیداست که چنین زنی پرورده‌ی عصر و جامعه‌ی پهلوانی است نه محیط ساسانی. او در رده‌ی خردمندترین و جسورترین زنان داستان‌های ایرانی جای گرفته است. سیندخت زنی است که با اعتماد به نفس بسیار در نقش خود ظاهر می‌شود و با زیرکی بر رفتار همسر چیرگی یافته و چاره‌سازی می‌نماید.

فردوسی در این داستان نشان می‌دهد که چگونه سیندخت با ظرافت تمام و زبردستی سیاسی ملموس در نقش یک دیپلمات در دربار بیگانه حضور می‌یابد و تنها موافقت سام را برای ازدواج زال و رودابه به دست می‌آورد بلکه آن چنان تأثیری

بر میزبان خود می‌گذارد که این پهلوان نامی، برای گرفتن موافقت منوچهر، شاه قدرتمند ایران اقدام می‌کند. خردمندی سیندخت آن چنان که بایسته است و ضرورت دارد، در شخصیت او نهاده شده و با به کار گیری این نیروی عظیم توانسته است به خوبی از عهده‌ی ایفای نقش خود برآید.

اولین نشانه‌های سیاسی کاری این بانو در داستان آن جا آشکار می‌گردد که پس از کشف ماجرای دلدادگی زال و رودابه، فرستاده‌ی زال را تنبیه می‌کند اما با شناسایی و پی بردن به هویت عاشق و آگاهی از قدرت سام و زال، به سرعت از او دلجویی کرده و وانمود می‌کند که او را نشناخته است:

۷۵۸= رها کرد زن را و بنواختش چنان کرد پیدا که نشناختش

(خالقی مطلق؛ ۲۱۵)

و این آغاز حضور موثر سیندخت در داستان است. با اندیشه و زیرکی به خوابگاه رفته و خود را غمگین می‌نماید. مهرباب که دل در بند همسر دارد از پژمردگی او می‌پرسد. سیندخت زمان را برای افشای واقعه مناسب می‌بیند، پس با براعت استهلالی زیبا در بی وفایی دنیا و جریان‌های غافلگیر کننده‌ای که روزگار برای بشر تدارک دیده، مهرباب را آماده‌ی شنیدن اصل ماجرا می‌کند. شاه کابل بر او و رودابه خشم می‌گیرد و خواستار مرگ آن‌ها می‌شود، اما سیندخت با نفوذ و قدرت زنانه، آرامش را به مهرباب باز می‌گرداند، علاوه بر این که از مهرباب قول می‌گیرد به رودابه آسیب نرساند.

خبیر دلدادگی زال و رودابه به منوچهر شاه می‌رسد. منوچهر از نتیجه‌ی احتمالی این پیوند نگران است پس مقدمات حمله به کابل را فراهم می‌سازد. رسیدن این خبر به کابل فرصتی است تا سیندخت توان سیاسی خود را نیز به نمایش بگذارد. از مهرباب اجازه می‌خواهد به سیستان سفر کند و از طریق دیپلماسی از جنگی نابرابر جلوگیری کند. گنجینه‌های ارزشمند مهرباب به تشخیص سیندخت، هدایایی است ناقابل برای













گرفتن فرصت چهارماهه از خاقان برای سوگواری کافیسست تا سپاهیان را برای رفتن به ایران آماده کند. پس با رایزنان به شور می‌نشیند و وقایع تاریخی دو قوم ایران و توران را برای حاضران تکرار می‌کند تا حتی اندیشه‌ی این پیوند در دل کسی راه نیابد. تدبیر، خوش فکری، عدالت خواهی و ظلم ستیزی از ویژگی بارز گردیه است که در بخش‌های مختلف داستان قابل مشاهده است و فردوسی این صفات را از زبان رایزنان برای او بر می‌شمارد:

۲۷۹۹- بدو گفت هر کس که بانو تویی	به ایران و چین پشت و زانو تویی
۲۸۰۰- نجنباندت کوه آهن ز جای	یلان را به مردی تویی رهنمای
۲۸۰۱- ز مرد خردمند بیدارتر	ز دستور داننده هشیارتر
۲۸۰۲- همه کهترانیم و فرمان تراست	بر این آرزو رای و پیمان تراست

(همان؛ ۲۱۳)

انگیزش احساس دلاوری در میان سپاهیان که فرمانده خود را از دست داده اند، شگرد دیگری است که گردیه در قالب یک فرماندهی نظامی توانمند انجام می‌دهد:

۲۸۰۹- به توران غریبیم و بی پشت و یار  
میان بزرگان چین سست و خوار

او شبانه لباس رزم می‌پوشد و با لشکریان به هیجان آمده از مرگ فرمانده، بهرام، لشکر چین را شکست می‌دهد. بار دیگر خاقان خشمگین، تبرگ، گرگ پیر خود را به جنگ با او می‌فرستد اما گردیه خود را آماده مبارزه کرده است:

۲۸۲۱- چو شب تیره شد گردیه برنشست	چو گردی سرافراز و گریزی به دست
۲۸۲۲- برافکند بر مایه بر گستان	ابا جوشن و تیغ و ترگ گوان
۲۸۲۳- بشد گردیه با سلیح گران	میان بسته برسان جنگاوران

(همان؛ ۲۱۴)

دو سپاه به هم می‌رسند و در این میان شکل و شمایل گردیه آنچنان مردانه است که تبرگ او را نمی‌شناسد و سراغش را از سپاهیان می‌گیرد. گردیه که در صحنه حاضر است با رجزی موجز خود را چنین معرفی می‌کند:

۲۸۴۵- بدو گردیه گفت کانیک منم      که بر شیر درنده اسپ افکنم  
(همان؛ ۲۱۶)

سپس در یک غافلگیری زیرکانه او را می‌کشد و برای بار دوم چینیان را در هم می‌کوبد.

اکنون دیگر زمان آن است تا بار دیگر حمایت خسرو را به دست آورد. نامه‌ای برای برادرش گردوی که در نزد خسرو است می‌نویسد و از او می‌خواهد مقدمات کار را فراهم کند. میان دو برادر، بهرام و گردوی دشمنی بود اما گردیه در نامه‌ی خود چنین وانمود می‌کند که بهرام از برادر کینه‌ای به دل نداشته و همیشه به یاد او بوده است. آغاز نامه حکایت از تردستی یک دیپلمات در نامه نگاری را به نمایش می‌گذارد به طوری که دل دشمن را با خود نرم می‌کند و از او یاری می‌گیرد:

۲۸۷۴- یکی نامه سوی برادر به درد      نبشت و زهر کارش آگاه کرد  
۲۸۷۵- نخستین سخن گفت بهرام گرد      به تیمار و درد برادر بمرد  
۲۸۷۶- ترا و مرا مزد بسیار باد!      روان وی از ما بی آزار باد!  
(همان؛ ۲۱۸)

واسطه قرار دادن گردوی به این علت است که گردیه از ذات خسرو و خشم بسیار او نسبت به بهرام و سپاهش آگاه است و نمی‌تواند تنها با نامه دل پادشاه را نرم کند. پس چاره آنست که در این راه از دشمن بهرام که در گذشته نیز به جنگ با او رفته است کمک بگیرد.

از سوی دیگر، خسرو به خونخواهی پدر یکی از دایی‌های خود را می‌کشد و وقتی







۳۰۱۱- دگر گفت کاری که فرمود شاه بر آمد به کام دل نیکخواه  
(همان؛ ۲۲۸)

رسیدن این خبر موجب شادمانی خسرو می شود و به پاس این خدمت ارزنده،  
فرستاده‌ای برگزیده به استقبال مهمان دلیر خود می فرستد:

۳۰۱۶- فرستاده‌ای خواست شیرین بیان بلند اختر و پاک و روشن روان  
۳۰۱۷- یکی نامه برسان ار تنگ چین نبشتند و کردند چند آفرین  
۳۰۱۸- گرانمایه زن را به درگاه خواند به نامه ورا افسر ماه خواند  
(همان؛ ۲۳۰)

گردیه وارد قصر می شود. زمان آن رسیده که مغفر از روی بگشاید و لباس رزم  
از تن به در آورد:

۳۰۲۸- نگه کرد خسرو بدان زاد سرو به رخ چون بهار و به رفتن تذر و  
۳۰۲۹- به رخساره روز و به گیسو چو شب همی در بارد تو گفتی ز لب  
(همان؛ ۲۳۰)

این زیبایی‌ها برای خسرو اغوا کننده نیست، خسرو چهره‌ی جنگجوی گردیه را که  
موجب نابودی سپاه خاقان شده، بیشتر می پسندد. در حرم او زیبارویان بسیارند اما  
زیبارویان جنگاور سیاست پیشه اندک. پس از او می خواهد تا صحنه‌ی رزم با تبرگ را  
بازسازی کند و گردیه بی هیچ چون و چرا چنان نمایشی ترتیب می دهد که:

۳۰۵۷- بدو مانده بد خسرو اندر شگفت بر آن برز و بالا و آن یال و کتف  
(همان؛ ۲۳۲)

توصیف برز و بالا و یال و کتف خاص پهلوانان است و گردیه با به نمایش  
گذاردن شایستگی‌های خود در رزم، برازنده‌ی چنین صفات خاص گردان و دلاوران  
می شود.

این پهلوان و جنگجوی سیاست مدار «گذشته از رزم آوری بزم افروز نیز هست» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۶). در ادامه‌ی داستان، گردیه را می‌بینیم که با بزرگان حشر و نشر دارد وبا آنها در مجالس میگساری حضور می‌یابد:

۳۰۶۹- چنین می همی خورد با بخردان      بزرگان      رزم      آزموده      ردان  
(همان؛ ۲۳۴)

اما این خوش گذرانی‌ها باعث نمی‌شود تا یکسره توجه خود به آرمانهایش را از دست بدهد. در گذشته رسم بوده که نام نژادگان را بر ظروف حک کنند. بر اثر نیرنگ و کینه جویی‌ها بر ضد گردیه و بهرامیان، یکی از این جام‌ها که نام بهرام بر آن حک شده به دربار خسرو راه می‌یابد و موجبات خشم شاه بر مردم ری را فراهم می‌سازد. پادشاه کینه توز فرمان می‌دهد تا ری را به جرم شورش بر وی خراب کنند اما وزیر سیاست پیشه اش مانع می‌شود و در عوض حاکمی زشت رو، نالایق و گرگ صفت بر مردم ری می‌گمارند. این حاکم دستور می‌دهد همه‌ی گربه‌های شهر را بکشند و همه‌ی ناودان‌ها را از جا درآورند. شهر رو به خرابی می‌گذارد و گردیه از این ویرانی‌ها اندوهناک است. پس در شرایطی که همه چیز مهیاست در بیرون کاخ و در حضور خسرو و بزرگان نمایشی به راه می‌اندازد؛ گربه‌ای را چون کودکان می‌آراید، بر ناخن‌هایش برگ گل لاله می‌چسباند و به زینت و زیور آراسته می‌نماید آنگاه او را سوار بر اسب نموده و گرد باغ می‌چرخاند. حرکات گربه موجب خنده و شادی خسرو می‌شود. پادشاه به پاس این شادمانی، از گردیه می‌خواهد تا آرزویی کند. این نشاط و حضور بزرگان فرصت مناسبی است تا خواسته‌ی گردیه‌ی سیاست مدار و خردمند برآورده شود. او خواهان نجات ری از دست حاکم نالایق است و خسرو که نمی‌تواند در حضور بزرگان از قول خود سرباز زند، پاسخ این خردمندی را با سپردن حکومت ری به این زن شایسته می‌دهد.

از دستاوردهای گردیه در این سیاسی کاری می توان به این موارد اشاره کرد:  
 ۱- خاقان را با زیرکی هرچه تمام تر می فریبد و از او برای سازماندهی سپاه بهرام مهلت می گیرد.

۲- با تهییج لشکریان و دلاوری آشکار خود چینیان را شکست می دهد.

۳- به وسیلهی ازدواج مصلحتی با گستههم نشان می دهد که جلب حمایت یک ایرانی، هرچند ناکافی و موقتی، بهتر از حمایت مقتدرانهی قوم بیگانه است.

۴- با استفاده از شیوهی سیاست پنهان حمایت خسرو را جلب می نماید.

۵- قتل گستههم و ازدواج با خسرو، پاسخگویی به خواستهی حامی بزرگتر تا در پناه او بتواند از مردم خود حمایت کند.

۶- نجات ری از شر حاکمی جاهل با کار گرفتن تدبیر و خردورزی، اقدام دیگریست در جهت صیانت از آرمانهای والای قوم ایرانی که گردیه به خوبی از عهدهی انجام آن بر می آید.

و این چنین است که داستان گردیه نیز با به بار نشستن خسروانی درخت اندیشه و فزونی بخت او پایان می یابد.

۳۱۳۱- همی هر زمانش فزون بود بخت از آن تا جور خسروانی درخت (همان؛ ۲۳۹)

#### نتیجه:

آن چه به عنوان نتیجهی این بررسی می توان مطرح ساخت این است که در طول تاریخ چهره‌های متفاوتی از زنان به تصویر کشیده شده و طراحان صحنه‌ی داستان‌ها عموماً نقش‌های فرعی را به آن‌ها سپرده‌اند. در شاهنامه نیز اغلب این گونه است اما فروغ و درخشش حضور برخی زنان در این اثر ماندگار موجب می شود تا محور حوادث اصلی داستان قرار گیرند و روند داستان‌ها را آن چنان که می خواهند تعیین



### فهرست منابع

۱. آلا‌دپوش و توتونچیان، ع. (۱۳۷۲). دیپلمات و دیپلماسی. تهران. وزارت امور خارجه.
۲. اسلامی ندوشن، محمد علی. (۲۵۳۶). نوشته های بی سر نوشت. تهران. انتشارات جاویدان.
۳. اکبری، منوچهر. (تابستان و پاییز ۱۳۸۰، ۱۵۸ و ۱۵۹). شایست و ناشایست زنان در شاهنامه. مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی. تهران. دانشگاه تهران.
۴. پاک نیا، محبوبه. خوانشی از زن، مجله‌ی مطالعات زنان، س ۴، ش ۲.
۵. جعفری، محمد رضا. (۱۳۸۶). فرهنگ انگلیسی به فارسی نشر نو. تهران. انتشارات دانشیار.
۶. خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۹). شاهنامه. دفترهای اول، هشتم. چاپ پنجم. تهران. مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۷. خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۳). یادداشت های شاهنامه، بخش چهارم. چاپ سوم. تهران. مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۸. دهباشی، علی. (۱۳۷۰). فردوسی و شاهنامه (مجموع مقالات). تهران. انتشارات مدبر.
۹. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران. دانشگاه تهران.
۱۰. سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۸). از رنگ گل تا رنج خار. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. محجوب، محمد جعفر. (۱۳۷۱). آفرین فردوسی. تهران. انتشارات مروارید.
۱۲. مرتضوی، منوچهر. (۱۳۶۹). فردوسی و شاهنامه. تهران. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۳. نولدکه، تئودور. (۱۳۸۴). حماسه‌ی ملی ایرانیان. ترجمه‌ی بزرگ علوی. تهران. انتشارات نگاه.